# تشخص و دارا بودن مختصات زمانی و مکانی مالکی برای جزئیت

مثالی که چندبار دیگر عرض کرده بودم را دوباره میگویم. وقتی شما میگویید آیه دوم سوره مبارکه توحید یا آیه سوم سوره مبارکه توحید، کسی از بچه و بزرگ هست که از درک این معنا مشکلی داشته باشد؟! آیه اول سوره مبارکه حمد، آیه سوم سوره مبارکه حمد. مشکلی ندارید. سؤال من این است: آیه دوم یا سوم سوره مبارکه توحید جزئی است یا کلی است؟ در ارتکازی که دارید بفرمایید.

شاگرد: به اصطلاح شما شخصیتی پیشین است.

استاد: من کاری به آنها ندارم. میخواهم با ارتکاز جلو بروید. وقتی میگویند آیه دوم سوره مبارکه توحید، این یک امر جزئی است یا کلی؟

شاگرد۱: جزئی است.

شاگرد۲: در قرآن شما است یا در قرآن من است؟

شاگرد۳: آیه دوم سوره توحید، قابل صدق بر چیز دیگری نیست.

شاگرد: شما در نماز چه میگویید؟ فرد آن را میآوردی یا شیء دیگری را؟

استاد: آیه دوم سوره مبارکه توحید؛ الله صمد؛ این آیهای است که نازل شده و بین مردم آمده. در قوس نزول وحی الهی آمده و بین مردم موجود است. من هم گفتم و در ذهن همه شما هم آمد. این کف نزول است. الآن با این کف نزول کار داریم. حالا جزئی است یا کلی است؟ سؤالهای سادهای است. آیه دوم سوره مبارکه توحید یعنی «الله الصمد»ی که در مصحف منزل شما است؟ یا «الله الصمد»ی که در مصحف منزل ما است؟ خلاصه کدام یک از آنها است؟ کلی است یا جزئی است؟ «الله الصمد»ی که شما گفتید یا «الله الصمد»ی که من گفتم. «الله الصمد»ی که پیامبر خدا خواندند یا ملک وحی خواند؟ همه آنها آیه دوم سوره مبارکه توحید است. کلی است یا جزئی است؟ کلی است. چرا شما به ارتکازتان اول گفتید جزئی است؟ من با آن ارتکاز شما کار دارم. تا مراجعه کردید گفتید جزئی است. چرا گفتید جزئی است؟ تحلیل ذهن شما و ارتکاز شما را می خواهیم بکنیم.

با این مثالهایی که زدم میگویید کلی است. چرا؟ چون میبینید مصادیق دارد. آن ارتکاز چیست؟ اگر ملک وحی آن لفظ را نگفته بود و آن وحی نازل نشده بود، ما آیه دوم سوره مبارکه توحید داشتیم؟ اگر ملک وحی آیه دوم را نیاورده بود و اگر قرائت نکرده بود ما آیه دوم داشتیم یا

ندارد؟

شاگرد: در تکوین دارد .

استاد : تکوین یعنی چه ؟

شاگرد : در تکوین عالم.

مثال دیگری میزنم. آیه قرآن جلالت خودش را دارد. اما بحث ما کلی است. از جای دیگر مثال میزنم تا اینجا هم روشن شود. در این جهت مشترک هستند. شما میگویید حافظ یک قصیدهای دارد. دیوان حافظ را هم میدانید. میگویید قصیده پنجم دیوان حافظ بیت سوم آن. ای شعر سعدی؛ بنی آدم اعضای یک دیگرند  که در آفرینش زیک گوهرند. این بیت جزئی ای کلی است؟

شاگرد: جزئی است.

شاگرد۲: لحظهای که این بیت سروده میشود و منتسب به سعدی میشود جزئی است.

استاد: یعنی این جزئی بعداً کلی میشود؟! جزئیای داری که کلی شود؟!

شاگرد: الآن که نوشته شده قابل صدق بر کثیریی است. اما لحظهای که سعدی بیان میکند، کسی دیگری بیان نکرده. لذا این بیت سوم منتسب به سعدی است، برای هیچ بیتی قابل صدق نیست.

استاد: مثال دیگری بزنم. استادی هست که او را میشناسید. میگویید اولین سخنرانی استاد زید؛ این جزئی است ای کلی است؟

شاگرد: همان لحظهای که بیان میکند جزئی است. اگر نوشته شده و تقریر شده می شود کلی .میتوانیم با یک نگاهی آن را جزئی کنیم و ای نگاه دیگر آن را کلی کنیم.

استاد: سخنرانی پیاده شده حساب دیگری دارد. منظور من سخنرانی بود. حال اگر همان جا بگویید اولین مقاله استاد زید؛ این جزئی است ای کلی است؟

شاگرد: مصداقش یکی است.

استاد: با اینکه مصداقش یکی است اما کلی است؟

شاگرد: محتوای فکری او را میفرمایید؟ ای آن چیزی که با قلم روی کاغذ آورده؟

استاد: آن چه که با قلم روی کاغذ آورد.

شاگرد: همانی که روی کاغذ است، جزئی است.

استاد: ایشان میفرمایند وقتی روی کاغذ نوشت و تمام شد جزئی است. فرض بگیرید در زمان ما به جای اینکه با قلم بنویسد، آن را تایپ میکند ای با قلمهای الکترونیک مینویسد. اتفاقا نرمافزار آن هم به این صورت است که وقتی او مینویسد در شش فایل همزمان تولید میشود و در آخر کار پنج نسخه مقاله در پنج فایل هست. مقاله اول استاد جزئی است ای کلی است؟

شاگرد: کلی است.

استاد: چرا کلی است؟

شاگرد: قابل صدق بر کثیرین است.

شاگرد۲: آن چه که محتوای اصلی قضیه است، کلی است و ... .

استاد: اگر به این صورت است ما باید میزان بدهیم. میزان کلی و جزئی چیست؟ چرا میگویی در اینجا چون شش تا است، کلی است؟

شاگرد: قابلیت صدق یک مفهوم بر بیش از یک مصداق ولو بیش تر از یک مصداق هم نداشته باشد مثل مفهوم خدا، مثل مفهوم شریک الباری که هیچ مصداقی ندارد.

استاد: ببینید اولین نسخه دستنویس استاد در این مقاله جزئی است یا کلی است؟

شاگرد۲: با اولین به خارج اشاره میکنید یا نه؟ اگر با خارج ارتباط برقرار شود جزئی است.

شاگرد: این اولین شما اشاری است؟

استاد: اشاری است. الآن دارم اشاره میکنم.

شاگرد۲: این مداد جزئی یا کلی است؟ جزئی و کلی ندارد.

استاد: یعنی ما چند مداد داریم؟

شاگرد۲: جزئی و کلی نسبت به مفاهیم مطرح است، نه نسبت به امر خارجی. شما میفرمایید آن چیزی که نوشته، درحالی که آن جزئی و کلی ندارد.

استاد: در ذهن ما مفهومی دارد. لذا به آن اشاره میکنیم. با همین اشاره جزئی شده.

شاگرد۲: اشاره عملیات ذهنی است. اما مشار ذهنی نیست. وقتی مشار ذهنی نیست نمیتواند جزئی یا کلی باشد.

استاد: درست است، میگویند وجود همراه با تشخص است. قلم بیرونی بالذات متشخص است. مفهوم ذهنی ما نمیتواند بالذات متشخص باشد. اما وقتی آن را به مصداق خارجی بدن کردیم از وجود کسب تشخص میکند. لذا مفهوم جزئی، جزئی بالغیر بود. تا اینجا با هم مشترک هستیم. من مقصودی دارم.

شاگرد۲: پس اگر بحث سر مفهوم است، کلی و جزئی مطرح میشود. اما شما میفرمایید من دارم با اولین جزوه دستنویس او، اشاره میکنم.

استاد: من به خارج اشاره میکنم. من همین را میخواهم بگویم.

شاگرد۲: مفهومی که در ذهن شما است، اولین کتاب است.

استاد: اولین مقاله که به دستنویس استاد اشاره میکند. اولین مقاله دستنویس استاد. الآن مقصودی دارم که میبینید. نزن عرف این یک چیز مبهمی نیست. اولین مقاله دستنویس استاد. این هم از چیزهایی است که بین سال ماند و هر چه منتظر ماندم نشد از آن بحث کنیم. راجع به

نسخه‌ها و اجازه و اخبرنی بود.

اولین دستنویس استاد؛ حالا اگر شما از اولین نسخه کپی بگیری. اگر بگویی این اولین دستنویس استاد است، اشتباه می‌گویی یا درست می‌گویی؟

شاگرد: تجوز در آن است. مجاز اصطلاحی نیست ولی یک شبه تجوزی اتفاق افتاده است.

شاگرد۲: یعنی می‌گوید که این کپی اصل است نه خود اصل.

استاد: یعنی واقعاً مشکل دارید؟ عکس گرفته‌اید و می‌گویید این اولین دستنویس استاد است.

شاگرد: با نگاه دقیق دستنویس نیست. دستنویس مفهوم خاصی دارد.

استاد: دستنویس به معنا کاغذ اولی که نوشته نیست. اما در اینکه اولین دستنویس است، چه مشکلی دارید؟

شاگرد: از آن کلی گیری کرده‌اید.

استاد: چطور شد کلی گیری کرده‌اید؟ من دنبال همین هستم. کاغذی که روی دستنویس او بود، یک جزئی بود، من چطور از آن با عکس گرفتم کلی گیری کردم؟ از اول تا الآن به‌دنبال این هستم.

شاگرد: باید سلسله مراتبی از کلیات وجود داشته باشد. ابتدا در ذهن نویسنده بوده...

استاد: نه، الآن روی کاغذ پیاده شده. لذا اولین می‌شود.

شاگرد: حالت قوس هایی که روی کاغذ می‌آورد، با همین سلسله مراتب دارد به آن جزئی نزدیک می‌شود. وقتی روی کاغذ پیاده شد جزئی می‌شود.

استاد: دستنویس اول که دستنویس اول است. وقتی از آن عکس می‌گیری.

شاگرد: یک مرحله بالا می‌آییم.

استاد: چه مجوزی داریم که بالاتر بیاییم؟

شاگرد۲: می‌فرمایند جزئی اضافی است.

استاد: نه، جزئی اضافی با این چیزی که ما الآن به دنبالش هستیم فرق می‌کند.

شاگرد: برای آن طبیعت درست شد؟

استاد: طبیعت درست شد یا بود و ما با کپی گرفتن آن را نشان دادیم؟ این مطلب بسیار مهمی است. قبلاً هم عرض کرده‌ام. هیچ وقت شخصیه ای نیست، مگر اینکه با طبائع عجین شده است. طبایع در ضمن او بالفعل موجود هستند. فقط چون ما با جزئیات مانوس هستیم نمی‌توانیم در دل او طبایع مندک را ببینیم. با اندک مثال و کار آن را نشان می‌دهیم.

من قبلاً یک مثال خیلی خوبی داشتم. عرض می‌کردم شما وقتی یک دفعه یک جزئی را می‌بینید، دفعه دوم که می‌بینید می‌گویید این هم مثل آن سفید است. اگر در دفعه اول سفیدی را به‌عنوان یک طبیعت در ضمن جزئی اول درک نکرده بودید، چطور وقتی دفعه دوم می‌بینید، می‌گویید آن‌ها در

سفیدی شریک هستند؟! معلوم میشود که در همان دفعه اول هم در ضمن درک سفیدی اول -ولو جزئی بود- به طبیعت رسیده بودی. و لذا ات فرد دوم را میبینی میگویی اینها دو فرد یک طبیعت هستند. نکته بسیار مهمی است. یعنی شما در درک هر جزئی، به همراهش درک طبایع را هم دارید. تا چه زمانیکه شما این را کشف کنید.

حال اولین دستنویس استاد جزوهای است که آن را روی کاغذ نوشت. این چطور کلی است؟ چطور طبیعت دارد؟ خب در سفیدی میگویی طبیعت سفیدی. اما اولین دستنویس چطور طبیعت دارد؟

شاگرد: تمام شکلی که دارد، قوس هایی که دارد...

استاد: اینها چطور طبیعت هستند؟ آنها کلی ای جزئی است؟

شاگرد: کلی است. همینطور بالاتر بیاییم کلی های مختلفی هست. تا جایی میرسد که کسی گزارش میکند که حرف فلانی و مقاله اش این است.

استاد: اگر شما بخواهید در اولین دستنویس بهعنوان اولین دستنویس –که تنها کپی میتواند آن را نشان دهد- آن کلی را نشان دهید چه میگویید؟

شاگرد: صورت دستنویس.

استاد: صورت یعنی چه؟

شاگرد: همان چیزی که در چشم منطبع میشود. و الا اگر این هم نبود ما نمیتوانستیم ببینیم.

استاد: صورت جزئی است یا کلی است؟ صورت او جزئی است یا کلی؟

شاگرد: کلی است.

استاد: چرا صورت کلی است؟

شاگرد: یکی از موجبات این فرمایش این است که ما میتوانیم آن را درشت تر یا ریزتر کنیم. به همان نسبت. لذا میتوان گفت اگر نسبت را نگه داریم یک جور است و اگر نسبت را کم و زیاد کنیم همچنان به یک کلی مرتبه بالاتری منتقل میشویم.

استاد: آن چیزی که الآن میخواهم عرض کنم این است که در اولین دستنویس کلمات هویت دارند. جاهای آنها روی صفحه و آن موضع هم طبیعت دارد. یعنی وقتی یک کلمه در پایان یک سطر قرار میگیرد با کلمه‌ای که در ابتدای سطر قرار گرفته فرق میکند. الآن ترکیبی از دو طبیعت میشود. لذا در اینجا یک طبیعت نیست. در دستنویس استاد وقتی ذره‌بین میگذاری یک دفعه میبینی دهها دهها طبیعت پیدا کرده‌ای که همه آنها دست به دست هم داده‌اند تا هویت شخصیه او بهعنوان یک شخص پدید میآید. خب آن صورت و آن چیزهای کلی با شخص او چه تفاوتی دارد؟ اگر بخواهید یک آدرس بدهید که تنها او را معین کند و شما نتوانید از آن کپی بگیرید، آن چیست؟

عرض من این است که جزئی حقیقی آن چیزی است که شما میتوانید با دقت در زمان و مکان جای او را تعیین کنید. یعنی جزئی حقیقی آنی است که در دستگاه مختصات، مختصات مکانی و زمانی دارد. شما اگر بتوانید برای آن مختصات زمانی و مکانی ارائه بدهید، جزئی حقیقی است.

شاگرد: یعنی بگوییم در مکان کذا و در زمان کذا. لذا اگر روی آن باران بارید و رنگش عوض شد، فرد دیگری میشود.

استاد: بله، جالبتر اینکه وقتی شما میتوانید نسبت به زمان و مکان با هم جزئی حقیقی ارائه دهید، وقتی سراغ صفات آن میروید، صفات پارامتر زمانی و مکانی ندارند. یعنی میگوییدی یک کلمه در پایان سطر قرار گرفته. اگر میخواهید که جزئی حقیقی باشد باید دقیقاً مکان خاص آن را بیان کنید. در پایان سطر بودن کلی است. اگر شما عکس هم بگیرید باز پایان است. اگر بخواهد جزئی باشد باید پایانی در یک مختصات مکانی. و الا اگر بگوییم سطر، سطر کلی است. پایان سطر هم کلی است و هر جا میتوانید آن را بیاورید. تا زمانیکه شما مختصات نقطه مکانی را ارائه ندهید با جزئی مواجه نمیشوید. و همچنین تا زمانیکه به آن مختصات مکانی ، مختصات زمانی را ضمیمه نکنید به جزئی حقیقی نمیرسید.

شاگرد: منظور شما از مکانی کاغذ خاصی است؟ مکان فیزیکی کلی.

استاد: خود مکان کلی است. نقاط کلی است. چون ذهن ما تماماً با کلیات کار میکند. اما مختصات مکانی یعنی شما نقطهای را در محور xوyوzتعیین میکنید. نقطه t را هم تعیین میکنید. این چهار نقطه با هم. اگر هم نقاط بیشتری نیاز است، بیشتر. مقصود من این است که شما به این نیاز دارید تا به جزئی حقیقی برسید.

شاگرد: منظور شما از جزئی حقیقی، مفهوم جزئی حقیقی است؟ یعنی شاید تعبیر دقیقتر این باشد... .

استاد: ما که اصلاً در مفهوم، جزئی حقیقی نداریم. از مطالب معروف آخوند ملاصدرا هست که درست هم هست. گفته چون مفاهیم کلی است، لایفید ضم کلی الی کلی، الا کلیای. و لذا در منطق گفتیم که مفهوم ذاتاً کلی است. بالذات کلی است. باید باضافه الی الوجود جزئیت پیدا کند.

شاگرد: فرمایش شما تحلیل همان تشخص خارجی است؟

استاد: بله. یعنی تشخص خارجی از کجا میآید؟ از مختصات میآید. مختصات زمان و مکان. در غیر از این دو؛ اگر شما به فضای بیرون بروید، به صفات میرسید. همه صفات طبایع هستند.

شاگرد۲: عقل اول زمان و مکان ندارد، یعنی کلی است؟

استاد: اتفاقا کلی سعی است. همان جا هم میگویند. خیلی جالب است، آخوند ملاصدرا اول میگوید که آنها هم موجود هستند، بعد میگویند که کلی است و بعد آنها را به صقع ربوبی میبرد.

شاگرد: کلی سعی که اصلاً تعریف دیگری دارد.

استاد:ببینید مفهوم جزئی با این معانی که ما الآن جلو میرویم، لانضباق که در جای دیگری آنها را بگوییم. فعلاً در بحثی هستیم که میخواهیم در محدوده وجوداتی که مفهوم وجود را میفهمیم، این ها را ساماندهی کنیم. در مجردات مفصل صحبت شد که آنجا باید چه کار کنیم.

شاگرد: خود شیء که زمان و مکان ندارد. حافظ یک غزلی گفته، خود غزل که زمان و مکان ندارد. غزل یک امر ذهنی است.

استاد: اگر در نواره نگاه کنید و دهها بار توضیح دادهایم. حافظ که غزل میگوید دارد یک طبیعتی را که زمان و مکان ندارد را ایجاد میکند؟ ای از آن پرده بر میدارد و از آن کشف میکند. به نظر شما کدام یک از آنها درست است؟ شما میگویید زمان و مکان ندارد.

شاگرد: شما میخواهید بگویید که کشف میکند.

استاد: من نمیدانم. سؤال میکنم. ما از فرمایش شما اراتکاز کاملی داریم. غزل سعدی که زمان و مکان ندارد. خب قبل از اینکه سعدی بگوید بود یا نبود؟ سؤال ساده. نبود. سعدی یک کلی ایجاد کرد؟

شاگرد: چرا میگویید کلی را ایجاد کرد؟

استاد: شما میگویید زمان و مکان ندارد.

شاگرد: یک امری را ایجاد کرد.

---

بازبینی #4
ایجاد شده 13 آوریل 2024 13:00:38 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 مه 2024 14:33:56 توسط ... .